خبر

حمایت فیلمساز جایزه «امی» از مردم فلسطین

یارا علم‌جویی، فیلمساز دو رگه ایرانی - آمریکایی که موفق شده بود جایزه امی را در بخش برنامه لایف‌استایل از آن خود کند، مراسم دریافت جایزه را به یک سخنرانی تمام‌عیار علیه اسرائیل بدل کرد.

وی در این مراسم گفت: نمی‌توانم این جایزه را امروز دریافت کنم و از تراژدی مردمان غزه و همکارانم یاد نکنم که هنگام پوشش خبری این رویدادها توسط اسرائیل کشته می‌شوند. روز پیش ما تصویربردارمان را از دست دادیم و همکار دیگرمان مجروح شد که همسر و فرزندانش قبل از این در حمله دیگر سربازان اسرائیلی کشته شده بودند.

سال پیش هم همکارمان شیرین [ابوعاقله] با شلیک تک‌تیراندازان اسرائیلی کشته شد.نمی‌توانیم نگوییم که اسرائیل ۱۸ هزار و ۵۰۰ نفر مردم غیرنظامی را کشته که ۷۵۰۰ نفر از آنها کودک بودند. ۹۰ درصد مردم غزه حالا بی‌خانمان هستند و همه سازمان‌های حقوق بشری می‌گویند چنین کشتاری را پیش از این ندیده بودند.در زمان صحبت او شادی رحیمی، تهیه‌کننده فیلم هم دست خود را بالا برد و در کف دست او که به رنگ خون بود، واژه غزه نوشته شده بود. همچنین تصویری از سامر ابودقه، فیلمبرداری که روز گذشته کشته شده، نمایش داده شد و در تمام این مدت حضار با دست زدن، وی و سخنانش را تشویق می‌کردند.



اردوان کامکار، آهنگساز و نوازنده برجسته سنتور در گفت‌وگو با «ج

اساتید موسیقی ایران شاگرد

اولین کسی هستم که بیش از ۱۰۰۰ نوازنده حرفه‌ای سنتور



علی رستگار
گروه فرهنگ و هنر

بتهوون با بهره‌گیری و استنباط از سخن ارسطو گفته بود: «آنجا که سخن از گفتن باز می‌ماند، موسیقی آغاز می‌شود.» ولی ما به قصد ساعتی گفت‌وگو با اردوان کامکار، آهنگساز و نوازنده برجسته سنتور، چاره‌ای نداشتیم که موسیقی را متوقف کنیم و سخن گفتن را پی بگیریم اما مگر موسیقی دست‌بردار بود و می‌شد در مصاحبت با یکی از بزرگان موسیقی ایران، خبری از ساز نباشد. برای همین تقریبا در همه زمان گفت‌وگو که در آموزشگاه (موسیقی) اردوان کامکار برگزار شد، صدای سنتور هنرجویان و معلمان از اتاق‌های مجاور به گوش می‌رسید و به شکل دلپذیر و آرامش‌بخشی حرف‌های ما را همراهی می‌کرد.

به جز این وجود خود کامکار با آن پشتوانه و مهارت موسیقیایی و شور و حرارت حرف زدن، سخن را در ذهن به نت و ملودی تبدیل می‌کرد و حتی حرکت دست‌هایش، هنر زخمه زدن و نحوه مضراب گرفتنش هنگام خلق قطعات درخشان آلبوم‌های دریا، بر فراز باد، ماهی برای سال نو، ریزدانه‌های الماس و سنتوری را به یاد می‌آورد.

انتشار کتاب «سنتوری» که شامل نت‌های اصلی موسیقی فیلم سنتوری به آهنگسازی اردوان کامکار، آثار ارکسترال و تکنوازی‌ها همراه با نمونه‌های صوتی برای اجرای همزمان با موسیقی فیلم است و به کار علاقه‌مندان و فعالان موسیقی می‌آید، بهانه‌ای برای این گفت‌وگو شد اما فرصت را مغتنم شمردیم و به جز صحبت درباره فیلم سنتوری و داریوش مهرجویی، درباره خانواده و تماما اهل موسیقی کامکارها، چالش‌ها و موانع موجود در بازار موسیقی همچون حق و حقوق مولف و هنرمند و مافیای موسیقی و موضوعات دیگر هم حرف زدیم. برای این‌که شما هم در حال و هوای موسیقیایی مصاحبه با ما شریک شوید، پیشنهاد می‌کنیم موقع مطالعه متن، دو قطعه دریا از آلبوم «دریا» و زاگرس از آلبوم «برفراز باد» از ساخته‌های اردوان کامکار را گوش دهید.

به دنیا آمدن در خانواده کامکارها حسن است یا چالش؟ به نظر می‌رسد این تقدیر به‌دلیل زیست در یک خانواده اهل موسیقی هم وجهه مثبت دارد و هم چون فرزند آخر خانواده هستید، باری را به شما تحمیل و توقعی برای ارائه کار خوب در موسیقی ایجاد می‌کند.

همان‌طور که فضا برای فعالیت هنری و موسیقایی در یک خانواده اهل موسیقی فراهم است به همان میزان هم دشواری برای اعضای خانواده وجود دارد که قدم در این راه بگذارند. مگر این‌که این‌قدر شما به‌عنوان اعضای کوچک‌تر خانواده احترام به بزرگ‌تر داشته‌باشید که او را به عنوان الگو ببینید. در چنین وضعیتی، آن سختی به آسانی تبدیل خواهد شد اما در نسل جدید دیگر این‌طور نیست و شاید در برخی موارد، جوان‌ترها و نسل جدید، الگوی من به عنوان والدین باشند. چون زمانه فرق کرده و فرزندان امروزی از نظر سطح سواد عمومی و جامعه در موقعیت بالاتری هستند و سریع‌تر تغییرات را درک می‌کنند. چنین وضعیتی، کمی آن ترازوی نسبت‌ها و حساب بردن فرزندان از پدر و مادر را دستخوش تغییر می‌کند. اما در زمان کودکی من این‌طور نبود و ما واقعا پدر را به عنوان الگو قبول داشتیم و عاشقانه و آگاهانه برای فعالیت در زمینه موسیقی سراغ او رفتیم. درواقع اصلا باید و اجباری از طرف پدر مطرح نبود، بلکه جذابیتی که خود موسیقی همراه با شخصیت پدر به عنوان الگو داشت، مرا به سمت موسیقی کشاند. پدرم در زمان خدمت در ارتش و برای احیای گروه موسیقی آن، تحت تعلیم معلمانی از فرانسه و آلمان بود و بعد از آن هم علاقه‌اش به موسیقی به قدری بیشتر شد که خودش دنبال این کار رفت و به‌صورت علمی آن را آموخت. او در حالی سراغ یادگیری سواد موسیقی رفت که برخی موسیقیدانان ایرانی مشهور در آن زمان، پنج خط نت هم ندیده‌بودند. یک بار به استاد فرهاد فخرالدینی گفتم پدرم آن زمان در یک شهرستان دورافتاده مثل سنندج، هارمونی می‌خواند که باعث تعجب ایشان شد و گفتند مگر می‌شود؟

هیچ وقت علاقه‌مند به چیز دیگری نشدید که بخواهید بین آن و موسیقی، اولی را انتخاب کنید؟

اصلا دوست ندارم غلو کنم ولی تحت هیچ شرایطی و به هیچ چیز، غیراز موسیقی فکر نکردم. شاید خودستایی باشد اما این‌قدر موسیقی را بالا می‌دیدم که هیچ کار دیگری را هم‌سطح آن نمی‌دانستم.

از این نظر خیلی خوشبخت هستید. چون خیلی‌ها در کاری فعالیت می‌کنند که آن را دوست ندارند.

خوشبختانه در کاری فعالیت می‌کنم که آن را دوست دارم و بله، متاسفانه افرادی هم هستند که کار و حرفه‌شان با خواست و آرزوی‌شان یکی نیست.

البته می‌دانم درباره گروه اول مثل شما هم خوشبختی گاهی فقط منحصر به همان فعالیت در شغل موردعلاقه خلاصه می‌شود و در خود حرفه، چالش‌هایی وجود دارد که شما را دلسرد و دلزده می‌کند.

اصلا دلزده یعنی چه؟ گاهی این چالش‌ها و موانع آدم را بیچاره می‌کند. بچه‌های محل در قدیم دنبال پدرم راه می‌افتادند و او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند اینها همان‌هایی هستند که در میدان شهر موسیقی می‌نوازند. یعنی این‌قدر فعالیت موسیقیایی برای خانواده‌ها ناشناخته بود اما بعد از این‌که پدرم توانست با کار و هنرش، به تدریج فرهنگ موسیقی را در آنجا جا بیندازد، نگاه‌ها تغییر کرد و باعث شد همان مردم به پدرم و خانواده ما افتخارکنند. خیلی از موزیسین‌های مطرح آن منطقه در زمینه موسیقی سنتی و کردی، به نحوی شاگرد پدرم بودند.

یکی از نکات مهم کارنامه موسیقی شما، تلفیق مولفه‌های بومی و اقلیمی با فضای کلاسیک موسیقی و استانداردهای جهانشمول است. چقدر از این کار آگاهانه است و چقدر از ناخودآگاه می‌آید؟

موسیقی سنتی در همه جهان، ملودی‌هایی است که شخص خاصی آنها را نساخته بلکه ملودی‌هایی کوچک، آرام و ساده‌ای است که طی مرور زمان هرکس آمده چیزی به آن اضافه کرده‌است. خوب‌هایش در گذر زمان مانده‌اند و آن بخش‌های نازیبایش از بین رفته‌است. موسیقی سنتی ایران هم همین‌طور است، به همین ترتیب و نسل به نسل آمده و خودش را حفظ کرده‌است. موسیقی سنتی یک ترتیب و مختصات مشخصی دارد که عوض شدنی نیست؛ مگر اساتیدی چون محمدرضا شجریان یا محمدرضا لطفی یا حسین علیزاده که در همین فضای موسیقی سنتی با ذوق و خلاقیت کار کردند اما در دوره من پایبندی کامل به موسیقی سنتی دیگر اقناع‌کننده نبود. دوستانم خیلی از موسیقی و سنتورنوازی من خوش‌شان می‌آمد و تعریف می‌کردند اما بعد از یک سال دیگر چندان خبری از آن لذت و تعریف نبود و آن موسیقی برای‌شان یکنواخت و کهنه می‌شد. حالا در نسل قدیم افرادی مثل آقای اکبر گلپایگانی، زیلی بیشتری داشتند و در زمانی که کمتر کسی موسیقی سنتی را تحویل می‌گرفت و موسیقی پاپ حکمرانی می‌کرد، به بالاترین درجه رسید. این از همان دست نوآوری‌های خیلی ارزشمندی بود که جواب داد و باعث شد جامعه‌ای به سمت موسیقی سنتی کشیده شود. بعضی‌ها هم همان زمان منحرف شدند و به جاده خاکی رفتند. این من هستم که به عنوان موزیسین، باید به مردم بگویم چه چیزی گوش کنند، نه این‌که مردم به من بگویند چه آهنگی بنوازم. این همان مسأله‌ای است که هنر را از چیزهای دیگر جدا می‌کند. گفتنی هم نیست بلکه باید با اثرم، سلیقه موسیقی مردم را تربیت کنم.

خود آهنگساز و اهل موسیقی از چه جایی متوجه می‌شود که من یکی از هزاران موزیسین دیگر هستم یا این‌که حرف نویی دارم؟ به نظر می‌رسد شما در این مسیر دوم حرکت کرده‌اید.

بله، ولی خودم که نرفتم. آن فضا و جو موجود بود که مرا به این سمت هدایت کرد. نمی‌شود خودتان تصمیم به کار خلاقانه بگیرید و بگویید حالا من می‌خواهم کار نویی انجام دهم. متاسفانه ما ایرانی‌ها این‌قدر خودمان را با تعارفات بیهوده می‌بندیم که طرح هر مسأله دیگری خارج از این دایره، با حرف و حدیث و حاشیه همراه است. یک آهنگساز خیلی بزرگ می‌گوید من می‌خواهم یک کار نو انجام دهم. این کار نو را هم انجام می‌دهد ولی چون کارش نبوده و صرفا می‌خواهد کار نو انجام دهد، نتیجه‌بخش نیست یا درصورت موفقیت، کار بعدی‌اش دوباره بدون خلاقیت است و شبیه کارهای دیگرش می‌شود. خلق کردن، کار هر کسی نیست. این‌طوری نیست که من بگویم می‌خواهم هنرمند شوم و کار خلاقه کنم. شما باید خلاق باشید. اگر بلاتشبیه به من بگویید که کار نو و خلاقانه انجام می‌دهم، به شرفم قسم اگر بدانم چه کار کردم و نمی‌دانم چه بگویم. فقط می‌توانم بگویم من یک انباری از موسیقی در مغزم داشتم که همه چیز در آن بود؛ از موسیقی کلاسیک تا موسیقی سنتی ایران، موسیقی محلی و... هرگاه موقع ساخت موسیقی در جایی گیر می‌کردم، سراغ همان انبار موسیقی می‌رفتم. یعنی باید به قدری سواد موسیقی داشته‌باشید و پیشینیان خودتان را این‌قدر بشناسید و کارهای‌شان را تجزیه و تحلیل کرده‌باشید و انبار موسیقی‌تان پر باشد که در لحظه سراغ آنها بروید وگرنه اگر چیزی در مغز نباشد و شما بخواهید چیزی به آن تزریق کنید، نمی‌شود و بی‌فایده است.

پیرو همین نگاه خلاقه است که یک بار بحث موسیقی کمدی را مطرح کردید؟ انگار با توجه به همان انبار موسیقایی ذهنی و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در تاریخ موسیقی کشور است که چنین درپچه تازه‌ای باز می‌کنید.

البته من این نوع موسیقی را در نقاط دیگر جهان به‌ویژه در اروپای شرقی شنیده‌ام.

از همان جنس موسیقی که در فیلم‌های امیر کوستوریتسا در مناطق بوسنی و هرزگوین و کرواسی و... شنیده‌ایم.

دقیقا. یعنی وقتی ملودی را گوش می‌کنید، کمدی و خنده‌دار است اما در ایران موسیقی کمدی نداریم و چندان آن را جدی نمی‌گیریم. در نقطه مقابل موسیقی غمگین و سوگوارانه زیاد داریم. در جنبه‌های دیگر زندگی هم کمدی و خنده را تقبیح می‌کنیم و بیشتر ترجیح می‌دهیم جدی باشیم، درحالی‌که خنده و شادکردن دیگران، چیز بسیار خوبی است. همین هنر سیاه‌بازی در تئاتر ایران، چقدر خوب از ظرفیت خنده و شادی بهره می‌برد. من موقع دیدن این سیاه‌بازی‌ها بیچاره و از خنده روده‌بر می‌شدم.

چقدر هم وابسته به موسیقی است.

آفرین. منظورم لوده‌بازی نیست، مثل آن عده‌ای که گاهی در چنین نمایش‌هایی فحش می‌دهند و برای گرفتن خنده از الفاظ رکیک استفاده می‌کنند اما خیلی از استادان سیاه‌بازی، فقط با ایجاد فضای کمدی و لحن انتقادی، مخاطب را می‌خندانند.

مثل سعدی افشار.

چه بود این سعدی افشار؟ از بس نوار اجراهایش را شنیده‌بودیم، پاره‌پوره شده‌بود! برادرم ارژنگ خیلی به افشار علاقه داشت و او نوارهای کاست این هنرمند را می‌خرید. تازه با شنیدن صدای افشار این‌قدر می‌خندیدیم، شما فکر کنید اگر تصاویر اجراهای او را می‌دیدیم چقدر این شادی و کمدی مضاعف می‌شد. واقعا هنرمند درجه یکی بود.

یک بار در مصاحبه‌ای گفتید: «موسیقی عرصه کسب درآمد نیست» با این‌که اشارات شما درباره کم‌اعتبار شدن وجه هنری در بازار موسیقی است، فکر نمی‌کنید این جمله شما در تناقض با ذات کسب درآمد در بازار موسیقی باشد؟

واقعا شاید چنین چیزی عملی نباشد و حتی خنده‌دار به نظر برسد.

پس از یک نگاه ایده‌آلیستی می‌آید؟

بله، خیلی. اعتقادم بر این است که اصلا نباید به یک پزشک قابل و جراح درجه یک، حقوق بدهند و نباید از مردم پول بگیرد. باید جایی، صندوقی باشد که هرچقدر پول خواست بتواند بردارد.

اگر دولت هنرشناس باشد و به افراد متخصص و متعهد احترام بگذارد، چنین اتفاقی هم می‌افتد.

آفرین، موسیقی هم همین است. البته تاکید می‌کنم این ناشی از یک نگاه ایده‌آلیستی است و شاید به انحراف هم برود. مثل اروپا که برای موسیقی کلاسیک همین شکلی عمل می‌کند. موزیسین‌هایی که در این زمینه فعالیت می‌کنند، چون اصلا بحث مالی برای‌شان مطرح نیست و حقوق‌شان را دولت می‌پردازد، هرکاری که دوست دارند انجام می‌دهند؛ آثاری که شاید خیلی شخصی باشد و مخاطب را درنظر نگیرد. منظورم رفتن به این مسیر نیست اما به این نگاه معتقدم که پول من موسیقیدان را همه مردم می‌دهند، بنابراین باید وابسته به کسب درآمد مرسوم از بازار موسیقی نباشم تا اسیر هر خواست، تقاضا و سلیقه‌ای نشوم و پیشنهادهایی که می‌آید را بسنجم و بتوانم کار باارزشی در این زمینه انجام دهم. هنر و موسیقی هم کاری نیست که از پس هرکسی برآید، بنابراین باید به این آدم‌های نادر بگویید که به خاطر پول خودتان را خراب و بیهوده خرج نکنید. البته می‌دانیم که در واقعیت موجود، شدنی نیست. برای این‌که کمتر مقام مسئولی، سراغی از هنرمند می‌گیرد. در این چند سال چه کسی آمده به من بگوید این دستمزد شما یا بگوید خیلی ممنون که برای فرهنگ ایران کار کردی. با این حال، موزیسین این‌قدر به کارش معتقد است که از شام شب خود می‌گذرد و به جایش سیم سازش را می‌خرد تا کار هنری‌اش را انجام دهد. هنرمند درجه یک باید در این سطح باشد.

اما جبر روزگار، معیشت و مباحث مالی او را به سمت دیگری می‌برد.

بله، اجازه این کاری را که من گفتم به او نمی‌دهد. البته آن نوع موسیقی که هنرمند تراز اول را از آن منع می‌کنم هم باید وجود داشته‌باشد. یعنی موسیقی بازاری هم کارکرد خودش را دارد. مثلا وقتی برای صرف شام به رستوران یا چلوکبابی رفته‌اید چه نوع موسیقی می‌خواهید گوش کنید؟ سمفونی ۹ بتهوون؟ اگر چنین چیزی را پخش کنند، من از آنجا فرار می‌کنم. باید موسیقی‌ای پخش کنند که شما به آن فکر نکنید. در مراسم عروسی بیژن ما اتفاق بامزه‌ای افتاد. روی سنی که آماده کرده بودند، آقایان محمدرضا شجریان، محمدرضا لطفی و ناصر فرهنگ‌فر آمدند و شروع به اجرای موسیقی کردند. همه خندیدیم و گفتیم آخر این دیگر چیست؟ (می‌خندد) البته این اجرا نشانه نگاه و سطح فرهنگ ما در آن زمان بود اما واقعا سنخیتی با محیط و فضای مراسم عروسی نداشت. جشن عروسی، موسیقی خودش را می‌خواهد.

موزیسین، باید به مردم بگوید چه چیزی گوش کنند نه این‌که مردم به من بگویند چه آهنگی بنوازم. این همان مسأله‌ای است که هنر را از چیزهای دیگر جدا می‌کند

دلیل گزیده‌کاری و کم‌کاری شما در عرصه موسیقی و تعداد اندک آلبوم‌های‌تان در این چند سال، به خاطر اوضاع آشفته موسیقی است یا علت و موانع دیگری مثل مافیای موسیقی دارد؟

این‌قدر شب‌ها گریه کردم و به سر خودم زدم که حد ندارد. وقتی طرف حساب ما در موسیقی نمی‌فهمد، من چه کار کنم؟ چاره‌ای نداشتم.

منظورتان عرصه پخش و تولیدکننده‌های موسیقی است؟

همه چیز. در تاریخ موسیقی ایران چندان مثل آلبوم «دریا» نداشتیم که با یک ساز تنها (سنتور) این‌قدر تیراژ داشته و فروخته باشد؛ اما از این همه درآمد، چقدر به من رسید؟ به یک وکیل گفتم آلبوم من را دارند می‌فروشند و من سهمی از آن ندارم. خندید و گفت: من اینجا چهار پرونده قتل دارم، تو آمدی درباره نوارت صحبت می‌کنی؟ وقتی موزیسین با شوق و رنج آثاری را تولید می‌کند اما نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود، دلسرد و ناامید می‌شود و حتی ممکن است کارش به انتحار برسد. سینمایی‌ها هم همین‌طور، چراکیومرث پورا حمد این کار را می‌کند؟ به خاطر تنگنا.

به جز سنتوری، موسیقی مستند «چشم‌انداز ایرانی» به کارگردانی تورج منصوری را هم کار کردید. ماجرای آن فیلم چیست؟

آن کار متعلق به کمپانی Shell بود. این کمپانی نفتی در نظر داشت ایران را به مشتریانش معرفی کند و در قالب یک مستند نشان دهد و به مخاطبان بگوید که نفت خود را از کجا می‌آورد. تورج (منصوری) هم از نقاط مختلف ایران فیلم گرفت که اثر خیلی زیبایی هم شد. من هم منطبق با تصاویر عمل می‌کردم و موسیقی آن خطه از کشور را می‌ساختم. یکی از نکات مثبت در تولید چشم‌انداز ایرانی، توبره پر آن بود و هرچیزی که می‌خواستم در اختیارم بود.

چرا خیلی سراغ ساخت موسیقی فیلم نمی‌روید؟

درنگ

کتاب نت موسیقی یک فیلم

اخیرا کتاب «موسیقی فیلم سنتوری» منتشر شد. توضیحی درباره آن می‌دهید و این‌که چرا نسبت به سال ساخت فیلم سنتوری (۱۳۸۵) این‌قدر دیر تصمیم به انتشار آن گرفتید؟

در اینترنت پر از کسانی بود که می‌خواستند به هر طریقی قطعه‌ای از سنتوری را بزنند اما از آنجا که نمی‌دانستند از کجا شروع کنند و چطور این کار را انجام دهند، تصمیم گرفتم نت‌های سنتوری را در قالب کتاب منتشر کنم تا این قطعات را درست اجرا کنند. من یک موسیقی بسیار باارزشی ساختم ولی برای جای خاصی اما خروجی آن در فیلم، آن چیزی که می‌خواستم نیست. واقعا افتخار می‌کنم دوست داریوش مهرجویی بودم. من از نوجوانی و از ۱۸-۱۷ سالگی با ایشان و زنده‌یاد ناصر چشم‌آذر ارتباط داشتم و با آنها رفیق بودم. این را از این بابت می‌گویم که خیلی‌ها فکر می‌کردند من با کارگردان فیلم سنتوری دشمنی دارم، درحالی‌که مشکل من با برخی عوامل فیلم بود. عواملی که آقای مهرجویی هم ناچار بود پشتش را به آنها تکیه دهد. مدام به مهرجویی می‌گفتند با این روند، فیلم نمی‌فروشد، بنابراین پیشنهادهایی درباره خواننده مطرح کردند. خود استاد مهرجویی می‌گفت دنبال خواننده‌ای بگردید که خواننده (خیلی خوبی) نباشد! چون در فیلمنامه، علی یک نوازنده درجه یک سنتور بود اما به خاطر جبر زمانه می‌خواند، بنابراین صدای خوبی ندارد. با این حال به حرف‌های ماگوش ندادند و احترام کاری را که برای‌شان کردم، نگه نداشتند. من خیلی به فیلم کمک کردم و امکان نداشت سرصحنه نباشم و کار کلید بخورد و این از زرنگی و هنرمند بودن مهرجویی بود، چون می‌خواست بهترین کار درباره سنتورنوازی ارائه شود. اما خیلی از چیزهایی را که گرفتیم در فیلم نیست و از بخش موسیقی آن راضی نیستم. یکی از چالش‌های کار، ناهمخوانی دو فضای موسیقی و خوانندگی بود. البته حتی با این وضعیت نارضایتی از موسیقی هم سنتوری خیلی گل کرد. فیلم هم فیلم خوبی بود و قصه خوبی داشت. خیلی از فاجعه اخیر که درباره آقای مهرجویی و همسرش اتفاق افتاد، ناراحت شدم. روحشان شاد و در آرامش.

قاب

موفقیت ۷ کودک ایرانی در مسابقه نقاشی بلغارستان

هفت عضو مراکز فرهنگی هنری کانون پرورش فکری در رقابت با ۳۰۲۷ اثر از ۳۲ کشور جهان، موفق به کسب دیپلم افتخار از بیست و پنجمین مسابقه و نمایشگاه بین‌المللی نقاشی نوا زاگورای کشور بلغارستان شدند.آرسن حامدیان شش ساله از کانون اهواز، اسما زارعی شش ساله از کانون شیرین‌سوی استان همدان، یسنا صفاپور هفت ساله از کانون بهبهان استان خوزستان، نیکو نصیرزاده ۱۱ساله از کانون مشهد استان خراسان رضوی، فائزه فتحی ۱۴ساله از کانون شیراز، رها حسین‌پور ۹ساله از کانون آذرشهر استان آذربایجان شرقی و الناز شریفیان هفت ساله از کانون گزبرخوار استان اصفهان دیپلم افتخار کسب کردند.



سازخانه

«زریاب» در فرهنگسرای ابن‌سینا



فرهنگسرای ابن‌سینا در اولین روز زمستان ۱۴۰۲ با رونمایی یک ساز و برگزاری یک کنسرت موسیقی میزبان علاقه‌مندان موسیقی ایرانی خواهد بود.

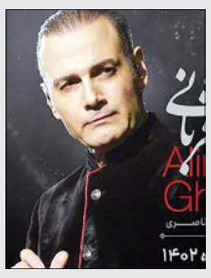
ساز ابداعی «زریاب» ساخته کومار عربی ساختاری ترکیبی از سه‌تار و گیتار و عود است و با هدف دسترسی همزمان نوازنده به صداهای مختلف ساخته شده است.

در این ساز همزمان با گیتار زریاب فضایی کلاسیک و فلامنکو با سه‌تار فضایی موسیقی سنتی ایرانی و با گیتار فرت لس آن فضای شرقی را می‌توان تجربه کرد. ضمن این‌که در قسمت دسته سه‌تار زریاب فرت‌بندی ساز برای دقت بالاتر با فرت فلزی نصب شده و جای آن ثابت است و برای کوک کردن دقیق ساز از ماشین هد استفاده شده است.

این ساز از نظر راحتی و دسترسی نوازنده پوزیسیون‌های پایین ساز محاسبات دقیقی داشته و نوازنده به راحتی به همه نت‌های ساز دسترسی دارد. قسمت‌های تزئینی ساز با ده‌ها قطعه کوچک انواع چوب‌های مختلف ساخته شده است. ضمن این‌که ساختار بدنه ساز ترکیبی از هر سه ساز است.

نوا

علیرضا قربانی از ۷ دی روی صحنه



دور جدید اجراهای علیرضا قربانی با اضافه شدن قطعات جدید به ریپرتوار کنسرت سعدآباد از ۷ دی در تهران آغاز می‌شود.

با توجه به استقبال کم‌نظیر از کنسرت‌های تابستان علیرضا قربانی در کاخ سعدآباد و تقاضای مکرر علاقه‌مندان برای اجرای مجدد پس از پایان تورکنسرت‌های بین‌المللی، امکان اجرای کنسرت از ۷ دی در رویال هال اسپیناس پالاس تهران فراهم شده است.در این کنسرت، قطعات جدید و متنوعی اجرا خواهد شد.مدیریت هنری این اجراها را حسام ناصری به‌عهده دارد.قربانی در تورکنسرت کانادا در شهرهای کالگری، ونکوور، تورنتو و مونترال و در تورکنسرت اروپا در شهرهای دوسلدورف، فرانکفورت، مالمو، مونیخ، استکهلم روی صحنه رفت که مورد استقبال و توجه ویژه مخاطبان قرار گرفت.

او سپس در روزهای اخیر در قونیه روی صحنه رفت و اواخر ماه ژانویه سال جدید میلادی در استرالیا اجرا خواهد داشت.